

فارسی متوسط اول

پایه هفتم

فصل ششم ادبیات جهان

درس شانزدهم

آدم آهنی و شارک

اهداف آموزشی درس:

آشنایی با داستان های رمزی و نمادین

آشنایی با نمونه هایی از ادبیات جهان

نمادهای موجود در درس:

آدم آهنی (تروم): نماد انسان های بی روح و بی عاطفه و بی احساس که خالی از عشق و محبت هستند.

شپرک: (بال بالی): فرشته عشق و عاطفه و محبت

خناش: از بین برنده عشق و عاطفه و محبت

پیام درس: تاثیر محبت و مهرورزی، تاثیر بهمنشین در تغییر نگرش انسان ها

از محبت خار با گل می شود. / هر کس دور وزش مساوی باشد، زیان دیده است. / آن که اسیر عادت شد لایق زندگی

نیست. / زندگی ماشینی ما را از خوبی انسانی مان دور می کند.

سر جعبه مانند : تشبیه

سرو بازوانش : مراعات نظیر

تضاد : سوال ، جواب

تکرار : سوال

خیره شدن : نگاه عمیق ، زل زدن

قید : البته ، هرگز ، اصلا

فهرست : لیست ، سیاهه

بازدید : دیدار ، دیدن

صدای خشن و خرخر مانند : واج آرایی حرف (خ)

هرگز ، هیچ گاه : قید

موقع : وقت ، زمان

اوقات : جمع مکسر وقت ، زمان ها

شاپرک : نوعی پروانه ، نماد انسان های مهربان

مودیانہ : حبلة گرانہ ، آزار دهنده ، اذیت کننده

توجه : نگاه کردن ، دقت کردن

جلب : جذب ، ربایش / ناامیدی : یاس

نور سرد : حس آمیزی

نورد سرد : کنایه از بی احساس بودن

طراحی : برنامه ریزی ، نقشه کشی

اگر چه آدم آهنی هست ما ، در کوشای از سالن نمایشگاه ایستاده بود ولی همیشه جمعیت زیادی دورش جمع می شدند و تماشایش می کردند. آدم آهنی یکی از بهترین و جذاب ترین وسایل بود.

ب. ترها چندین مرتبه به طریش می آمدند و حرکات جالب بازوان آهنیش، سرجه
س و تننا چشم نارنجی رنگش را به دقت و با تعجب نگاه می کردند. آدم آهنی، سرو بازوانش
را تکان می داد. همچنین می توانست به سوالاتی که از او می شد، جواب بدهد. البته نه به هر سوالی،
بلکه فقط سوالاتی که از قبل روی دیوار کنارش نوشته شده بود. بازدیدکنندگان باید از سوال شمار:
یک شروع می کردند:
- اسم شما چیست؟
آدم آهنی با صدای خشن و خرخرمانندی جواب می داد:
اسم من ... تروم ... است.
- بیشتر از همه چه چیزی را دوست داری و از چه چیزی اصلا خوشت نمی آید؟
- از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربای زردآلو ...
بدم می آید.
مردم پس از هر پاسخ می خندیدند و به فرست سوال ها خیره می شدند تا سوال بعدی را
از آدم آهنی پرسند:
- شما برای انجام دادن چه کاری درست شده اید؟
- من ... باید ... هرکاری را ... که برایش ... طراحی و برنامه ریزی ... شده ام ...
انجام دهم.
بعد سوال آخر برسیده می شد:
- برای ما بازدیدکنندگان از این نمایشگاه چه آرزویی دارید؟

ا. سما ... آرزوی سلامی و شادی ... دارم.
این جمله آخر را در حالی که پای چپش را با خوشحالی روی زمین می کوبید و از شدت برخورد
ن کف نمایشگاه به لرنه در می آمد، می گفت.
حالا دوباره نوبت عده ای دیگر می شد که جمع می شدند و همان سوال ها را می پرسیدند.
آدم آهنی قصه ها هرگز از جواب دادن به این سوال ها خسته نمی شد. به موقع می خندید و پایش را
روی زمین می کوبید و به موقع بازویش را تکان می داد و بعضی اوقات هم حتی با چشم نارنجی رنگش،
مودیانہ چشمتک می زد.
یکی از شب ها شاپرک از پنجره به داخل نمایشگاه آمد. نور نارنجی رنگ چشم تروم توجه او
را به خود جلب کرد. شاپرک بالش را بر چشم شیشه ای تروم کشید و با ناامیدی گفت: «وای چه
نور سردی!»
آدم آهنی می خواست بگوید: «این روشنی نیست، چشم من است.» ولی فقط توانست
جواب شماره یک را بگوید:
- اسم من ... تروم ... است.
شاپرک گفت:
- جدا؟ من هم یک پروانه شاپرک یا شبهره هستم. اسم من بال بالی است.
آدم آهنی با برنامه خودش که از پیش طراحی شده بود، دوباره ادامه داد:
- از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربای زردآلو ...
می آید.

تکه : پاره ، ریزه ، جزء

مزه : طعم

متاسفانه : با تاسف

صدای ریز : حس آمیزی

گونه : لب ، دو طرف صورت

خوب از آب در نیاید : کنایه از اینکه خوب نتیجه ندهد ،

نامناسب بودن

تحسین : تشویق ، آفرین گفتن

خوشایند : دلخواه ، پسندیده ، مقبول ، مطلوب

صدای شیرین : حس آمیزی

انبوه : پر ، فراوان ، انباشته

سرشناس : نامی ، معروف ، نام آور

وضعیت : چگونگی ، حالت ، موقعیت

مطمئنم : یقین دارم ، شک ندارم ، اطمینان دارم

خفاش : شب پره ، شب کور

نجوا : آوا ، صدا ، زمزمه ، آهسته حرف زدن

تحسین : تشویق کردن

غرش : فریاد ، صدای ترسناک و بلند

دل آدم آهنی گرفت : ناراحت و غمگین شد

شاهرک در جواب گفت:

- من بیشتر از همه گاز زدن برگ های جوان درختان بلوط را دوست دارم و تا به حال روغن را پنشیده ام ... آیا تو برگ بلوط دوست داری؟ اگر بخوای می توانم تکه ای از آن را برایت بیاورم

آدم آهنی می خواست بگوید که شاید چشیدن مزه چیزهای تازه فکر خوبی باشد ولی ناگهان جواب آماده سوال بعدی به سرعت شروع شد:

- من باید کاری را که برایش طراچی و برنامه ریزی شده ام ، انجام دهم .
شاهرک گفت:

- «متأسفانه وقت رفتن رسیده ، خدا حافظ ، تروم عزیز!»

آدم آهنی با صدای ریز و سکین ، در حالی که پاهای آهنیش را بر زمین می کوبید ، گفت:

- برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

شاهرک گفت: متشکرم و بعد خیلی آرام با بالش بوسه ای به گونه آدم آهنی زد و از بغره به بیرون پرواز کرد.

آدم آهنی با چشم نارنجی رنگش ، رقت شاهرک را تماشا کرد و برای مدتی طولانی احساس بدی داشت.

او با خود فکر می کرد: «بال بالی با همه تماشاگران فرق داشت. چیز دیگری بود ، سوال هایی که کرد که در برنامه من نبود و همین باعث می شد جواب های من غلط باشد و خوب از آب در نیاید .
تک بار هم مرا تحسین نکرد ... هنوز جای بال هایش بر گونه ام ، به من حالتی خوشایند

...ش بسیار شیرین بود ... او مرا تروم عزیز صدا لرد!» این افکار احساس خوبی در
...بود آورد.

آدم آهنی آن قدر از ملاقات با شاهرک خوشحال بود که اصلاً متوجه باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند ، نشد . وقتی انبوه مردم به سراغش آمدند و سوال ها را یکی یکی پرسیدند ، او دو سوال اقل را با هم اشتباه کرد و به سوال سوم هم جواب غلطی داد .
یکی از افراد سرشناس و مهم که در حال بازدید کردن از آدم آهنی بود ، با عصبانیت گفت:
او ما را مسخره می کند! و به سرعت به طرف رئیس آن قسمت رفت تا او را از وضعیت آدم آهنی آگاه کند.

ولی آدم آهنی ، تازه حالش جا آمده بود و جواب های درست و به موقعی می داد و بازدیدکنندگان نیز او را تشویق می کردند .

خدا حافظ! برنامه اش تمام شد .

آدم آهنی با ناراحتی فکر کرد: «کاش بال بالی می توانست مردم را ببیند . اگر بفهمد که چقدر از من تعریف می کنند ، مطمئنم که مرا بیشتر تحسین می کند! نگرانم ، نمی دانم آیا امشب هم می آید یا نه ... وای! اگر خفاش او را گرفته باشد؟» دل آدم آهنی گرفت . احساسی که تا آن موقع به او دست نداده بود .

اما شاهرک آمد و با ساده دلی نجوا کرد: «برای اینکه روی شانزات استراحت کنم ، به اینجا آمده ام و بعد هم دوباره پرواز می کنم . اینجا آرام و ساکت است!»

صدای غرش مانند ای از آدم آهنی بیرون آمد: «اسم من تروم است» .

مودبانه : با ادب و با تربیت

مرتبا : با نظم و ترتیب ، پی در پی ، پشت سر هم

بد جنس : بد ذات ، پست

آویزان : معلق ، آویخته

درخشنده : تابان ، تابنده ، پر نور

خیره شدن : زل زدن ، به دقت نگاه کردن

عجیب : شگفت آور

شتاب : عجله

التماس : درخواست ، خواهش

شاهرک مؤذنه گفت: «اسم تو را فراموش نکرده‌ام. آیا برادر یا خواهر داری؟»
آدم آهنی خط توانست جواب شماره دو را بدهد:

«از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ...»

شاهرک در حالی که به او یادآوری می‌کرد، گفت: «این را به من گفته بودی. راستی چرا بعضی چیزها را مرتباً تکرار می‌کنی؟ آیا از تکرار خسته نمی‌شوی؟ خیلی خوب، وقت رفتن است. من خیلی گرسنه‌ام. هنوز تکه‌ای برک هم نخورده‌ام. آن خفاش به جنس در نزدیکی درخت بلوط من آویزان شده ... تا دیدار بعد خدا حافظ، تروم عزیز!»

شاهرک دوباره بوسه‌ای برگزیده آدم آهنی زد و از بخره به بیرون پرواز کرد. آدم آهنی تا مدت زیادی به او فکر می‌کرد. چشمش درخشنده‌تر از قبل شده بود. در دل آهیش زمزمه می‌کرد: «او دوباره برمی‌گردد! او مرا دوست دارد. او دوست من است. او دوباره برمی‌گردد و باز هم به راحتی روی شاندام می‌شیند. آیا می‌توانم یاد بگیرم به جز گلهائی که از قبل برنامه‌ریزی شده است، چیزی بگویم؟ اگر بتوانم اول از او تشکر می‌کنم و بعد به او می‌گویم که اولین کسی است که من با او دوست شده‌ام». چشم نارنجی رنگش بآبی صبری به بخره خیره مانده بود.

ناگهان شاهرک برگشت ولی رفتار عجیب بود. با شتاب خود را از بخره به داخل پرت کرد و به سرعت با گونه آدم آهنی برخورد کرد. فیاد زد:

او دنبال من است! تروم، او دنبال من است.

سایه سیاهی نزدیک بخره بود؛ برقی زد و چند لحظه بعد خفاش وارد سالن نمایشگاه شد.

بال بلی در حالی که خود را به گونه آدم آهنی چسبانده بود، با التماس گفت:

مرا بخورد! او را بزن.

آدم آهنی، با شجاعت، بادی در گلو انداخت و می‌خواست بگوید: «تترس من قوی‌ترین، ستمگاه در این نمایشگاه هستم و نمی‌گذارم کسی به تو آسیب برساند»، ولی به جای این جمله گفت اسم من تروم است.

خفاش چرخشی به دور آدم آهنی زد و شاهرک را دید که با او حرف می‌زند، شاهرک باز به التماس به آدم آهنی گفت: مراقب من باش، تروم عزیز!

آدم آهنی می‌خواست با صدای بلندی به خفاش بگوید که از اینجا بیرون برو ولی دوبار جملای را گفت که از قبل برنامه‌ریزی شده بود:

«از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ...»

خفاش دندان‌هایش را به شکم شاهرک فرو برد، ولی نتوانست او را ببلعد، زیرا شاهرک روی پای آدم آهنی افتاد. شاهرک با ناله گفت: «وای بالم». خفاش، چندین بار دور آدم آهنی چرخید ولی نتوانست بال بلی را پیدا کند و از بخره بیرون رفت. شاهرک گفت: بالم پاره شده وای تروم چرا از من مراقبت نکردی؟

آدم آهنی بلافاصله جواب داد:

من ... باید ... هرکاری را ... که برایش ... طراچی و برنامه‌ریزی ... شده‌ام ... انجام

دهم.

از جوابی که داده بود به شدت ناراحت شد و بدنش می‌لرزید ولی نمی‌توانست چه:

بگوید.

باد در گلو انداختن : کنایه از مغرور شدن ، متکبر شدن

آسیب : صدمه دیدن ، لطمه

مراقب : مواظب ، نگهبان

ببلعد : قورت بدهد

بلافاصله : بی درنگ ، فوراً

فرفره : چرخنده ، هر چیزی که با باد بچرخد

مثل فرفره : بسرعت و سریع

غرغر : صدای کشیده شدن دو سطح بر روی یکدیگر

نفس زنان : در حال نفس زدن ، به سرعت نفس زدن

اصلا : هرگز ، قید

نفس آخر را کشیدن : کنایه از مردن

مرگبار « مرگ آور ، کشنده

حاکم : فرمانروا ، چیره و مسلط

کنجکاو : جستجوگر ، دقیق ، ریزبین

حلقه : چیز گرد و دایره وار

بال بالی روی زمین می لرزید و بال بال می زد. سعی می کرد؛ پرواز کند ولی فقط مثل به دور خود می چرخید. با ناله گفت:

تو دوست من بودی؛ چرا به من کمک نکردی؟ کاش می فهمیدی چه آسبی به من رسیده! در همین موقع دوباره آدم آهنی با صدای غرغرمانندی گفت:
من بیشتر از همه از روغن خوشم می آید، من بستنی با مربای زردآلو را دوست ندارم. شاید که نفس نفس زنان و بریده بریده در حالی که باورش نمی شد، گفت:
چه می گوئی؟ تو دوست من هستی و اصلاً برای من ناراحت نیستی؟ چقدر... بی احساس... و خشن... هستی!

بال بالی که دیگر نمی توانست بچرخد و حرکت کند، یک بار دیگر بالش را بالا برد و خیلی آهسته پایین آورد و دیگر حرکتی نکرد و به آرامی گفت: «خدا نگهدارت تروم عزیز». و بعد نفس آخر را کشید.

آدم آهنی با صدای غرغش مانندی گفت:

من برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!
و پاهایش را محکم به زمین کوبید، آن چنان که زمین لرزید و بعد سکوت مرگباری بر سالن نمایشگاه حاکم شد. شاید که روی پای آدم آهنی، بدون حرکت دراز کشیده بود. کم کم هوا روشن می شد. درها باز شدند و دوباره بازدیدکنندگان کنجکاو به سالن آمدند و باز دور او حلقه زدند.
اسم تو چیست؟ این سؤال شماره یک بود... آدم آهنی فکری کرد و قلبش از ناراحتی شد؛ گفت:

... مرا تروم ... عزیز ... صدا کرد ... هیچ کس ... تا به حال مرا ... به این ... صدا نکرده بود ...

او هیچ پاسخ درستی به هیچ یک از سؤالات برنامه ریزی شده، نداد.
دیگر بازوایش را بلند نکرد و پایش را هم بر زمین نکوبید، حتی دیگر با چشم نارنجی رنگش چشمک هم نزد.

ملاطه بزرگ و سفیدی آوردند و آدم آهنی را با آن پوشاندند. روی ملاطه نوشته شده بود:
«خراب است».

زیر آن ملاطه سفید که درست مثل کفن بود، آدم آهنی ساکت بود ولی شب، وقتی باد از بیرون به داخل سالن نمایشگاه می وزید و با خود رایحه گل های درخت بلوط و صدای خش خش برگ هایش را می آورد، صدای شکسته و آهسته ای از زیر ملاطه سفید می آمد. به نظری رسید که کس چیزی یاد می گیرد و داریم می گوید: «بال بالی ... بلوط ... به او آسیب رسید».

ویتا تو ژیلینسکای، مترجم.

ملافه : ملحفه ، پارچه ای که به عنوان روانداز استفاده می شود .

رایحه : بوی خوش

دانش های زبانی و ادبی

فعل مستقبل یا آینده: فعل مستقبل از بن ماضی ساخته می شود و بر زمان آینده دلالت می کند. و به این روش ساخته می شود:

خواه + شناسه + بن مضارع

اول شخص مفرد: خواهیم فروخت

دوم شخص مفرد: خواهی فروخت

سوم شخص مفرد: خواهد فروخت

اول شخص جمع: خواهیم کشید

دوم شخص جمع: خواهید کشید

سوم شخص جمع: خواهند کشید

داستان های رمزی و نمادین: شاعران و نویسندگان با استفاده از تخیل و آوردن شخصیت های غیر انسانی ذهن آدمی را وادار می سازند تا شیوه آن ها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنند.
به این گونه داستان ها "داستان های رمزی و نمادین" می گویند.

در داستان های نمادین هر یک از شخصیت ها نمادهای یک گروه از انسان های اطراف ما هستند.

کلاغ: نماد خبرچینی و بدبینی / باد صبا: نماد پیام رسانی / کبوتر: نماد صلح و مظلومیت / خورشید: نماد بخشندگی / زیتون: صلح و آشتی / طوطی: نماد تقلید / اسب: مظهر نجابت

سائل: افتاده گفت که چه بسی زیرستم بیچ نه معلوم گشت آه که من کیستم؟ موج ز خود رفته ای تیر خرامید و گفت: هستم اگر می روم، گر نروم نیستم.

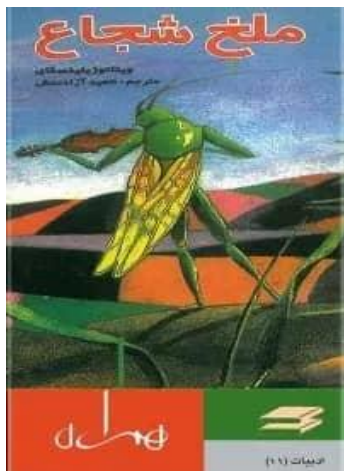
سائل: نماد انسان های بی هدف و بی تلاش است.

موج: نماد انسان های پویا و پندمند در زندگی است.

تاریخ ادبیات: ژیلینسکای نویسنده روس در سال 1932 میلادی به دنیا آمد. / وی کتاب های زیادی منتشر کرده است که نه تنها در میان مردم لیتوانی بلکه در روسیه و کشور های دیگر علاقه مندان زیادی پیدا کرده است.

حشرات کوچک ، کرم ها و پروانه ها قهرمانان بسیاری از داستان های وی هستند .

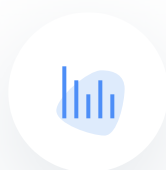
آدم آهنی و شاپرک برگرفته از کتاب (ملخ شجاع) است .





اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد